



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۱/۰۹

نویسنده : اس لی ایستوایسپانول
مترجم: سید حسام مل

سه درس کلیدی از مداخله ایالات متحده در ونزوئلا

منبع و تاریخ نشر: میسیس انستیتوت ۲۰۲۶/۰۱/۰۶

به متن و محتوی این مقاله توجه نمایید.

صبح شنبه، نیرو های مسلح آمریکا به ونزوئلا حمله کرد. پس از بمباران زیرساخت های ونزوئلا، یک نیروی کوچک آمریکایی در کاراکاس فرود آمد و رئیس جمهور ونزوئلا، نیکولاس مادورو، و همسرش را ربود. ترامپ این حمله را به عنوان یک اقدام «اجرای قانون» توصیف کرده است، اگرچه مارکو روبيو، وزیر امور خارجه، نتوانسته است بیان کند که چه مرجع قانونی این تهاجم را مجاز دانسته است، یا اینکه دولت ایالات متحده چگونه صلاحیت انجام این کار را دارد.

اگرچه ادعای «اجرای قانون» ممکن است موضع رسمی باشد، اما دولت و حامیان آن طیف گسترده ای از توجیهات را برای بمباران و تهاجم به کار گرفته اند، از دموکراتیزاسیون گرفته تا حقوق بشر. این آخرین عملیات نظامی توسط رژیم ایالات متحده یادآوری می کند که از سال ۱۹۸۹، زمانی که جورج اچ. دبلیو. بوش زمینه را برای سیاست مداخله بی پایان امروز فراهم کرد، تغییر بسیار کمی در سیاست خارجی آمریکا رخ داده است. شاید تنها تغییر این باشد که ائتلاف MAGA «بزرگ سازی آمریکا» ترامپ - پس از سال ها محکوم کردن تغییر رژیم و ملت سازی - اکنون این سیاست را با تمام وجود پذیرفته است. صرف نظر از اینکه چه کسی از آن حمایت می کند، یا که نه؛ بمباران کاراکاس توسط ایالات متحده، سه پایه کلیدی سیاست خارجی آمریکا را تکرار می کند. ممکن است بگوییم که عملیات ونزوئلا ماهیت واقعی سیاست خارجی ایالات متحده را «افشا» کرد، اما هیچ یک از این موارد برای هر کسی که به این موضوع توجه داشته باشد، چیز جدیدی نیست.

یک: قانون اساسی ایالات متحده هیچ معنایی ندارد

مانند تمام عملیات های نظامی از سال ۱۹۴۵، بمباران ونزوئلا - که برای هر کسی که مدافع رژیم نباشد، یک اقدام جنگی آشکار است - بدون هیچ گونه اعلام جنگ از سوی کنگره رخ داد. در این مورد - مانند جنگ لیبی اوباما - حتی بحثی در کنگره وجود نداشت. ترامپ اکنون می گوید که قبل از اطلاع دادن به کنگره، شرکت های نفتی را از این عملیات مطلع کرده است.

محافظه کاران بی شماری که مدت ها وانمود می کردند به «حاکمیت قانون» یا دیدگاه «ساختار گرایی نه سختگیرانه» از قانون اساسی ایالات متحده اهمیت می دهند، اکنون در مورد اینکه آیا بمباران یک کشور خارجی و ربودن رئیس دولت آن «جنگ» محسوب می شود یا خیر، دچار تردید هستند. آنها وانمود می کنند که گیج شده اند که چرا کسی فکر می کند صرفاً یک عملیات بمباران، جنگ محسوب می شود. این همان تاکتیکی است که چپ ها به کار می برند: وانمود می کنند که با کلمات ساده انگلیسی که برای افراد صادق واضح هستند، اما بارها و بارها برای تطبیق با یک دستور کار سیاسی بازتعریف می شوند، گیج شده اند.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

نتیجه‌ی سردرگمی ساختگی آنها این ادعا است: از آنجا که ما هرگز نمی‌توانیم از معنای واقعی کلمه «جنگ» مطمئن باشیم، بمباران کشورهای خارجی - ضمناً با هزینه‌ی مالیات‌دهندگان - حتی به کوچکترین اقدام کنگره نیز نیاز ندارد.

یا حداقل به ما اینطور گفته می‌شود. همینطور است ما ده‌ی اول قانون اساسی ایالات متحده که قوه‌ی مقننه را به عنوان وتو (Veto) اقدام نظامی قرار داده است. ضمناً، این وتو چیزی نبود که توسط آمریکایی‌ها اختراع شده باشد، بلکه اصلی بود که از قرن‌ها مقاومت در برابر استبداد در اروپا شکل گرفت، زمانی که پادشاهان استوارت و دیگر مستبدان سعی داشتند جنگ‌ها را بدون حتی یک رأی در پارلمان به مالیات‌دهندگان تحمیل کنند. متأسفانه، به لطف دهه‌ها بی‌توجهی به حاکمیت قانون در دوران مدرن - چیزی که اکنون توسط MAGA پذیرفته شده است - این ستون اساسی محدود کردن قدرت دولت کاملاً کنار گذاشته شده است.

دو: قوانین بین‌المللی فقط در مورد کشورهای دیگر اعمال می‌شود (اما نه اسرائیل)

همانطور که نفی قانون اساسی نشان می‌دهد که حاکمیت قانون در سیاست داخلی آمریکا بی‌معنی است، ما همچنین می‌دانیم که قانون برای سیاست آمریکا در عرصه بین‌المللی هیچ معنایی ندارد. پس از حمله روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲، رژیم ایالات متحده سال‌ها صرف سخنرانی در مورد به اصطلاح «نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون» برای آمریکایی‌ها کرد. علیرغم این واقعیت که رژیم ایالات متحده سال‌ها افعانستان، عراق و بخش‌هایی از سوریه را اشغال کرده بود، رژیم ایالات متحده سپس تلاش کرد ادعا کند که روس‌ها باید به دلیل یک نظم مبتنی بر قانون ادعایی به حاکمیت سایر کشورها احترام بگذارند.

این فقط در مورد کشورهای دیگری که «ایالات متحده» یا «اسرائیل» نامیده نشده‌اند، صدق می‌کند. به عنوان مثال، دولت روسیه حق مداخله در «خارج نزدیک» یا حوزه نفوذ خود را دارد. بسیاری از «کارشناسان» سیاست خارجی ایالات متحده وجود چنین مفهومی را انکار می‌کنند. بسیاری حتی ایده حوزه نفوذ را مسخره کردند. با این حال، ایالات متحده به طور معمول ادعای تقریباً مشابهی را در مورد آمریکای لاتین مطرح می‌کند. «دکترین مونرو» چیزی بیش از اعلام این نیست که آمریکای لاتین در حوزه نفوذ ایالات متحده قرار دارد.

واقعیت این است که سیاست ایالات متحده چیزی بیش از اعمال قدرت خام نیست و هرگونه توسل به قوانین بین‌المللی فقط برای توجیه مداخله ایالات متحده استفاده می‌شود. رژیم ایالات متحده - و دولت انگلیس آن، دولت اسرائیل - صرفاً کاری را انجام می‌دهند که الیگارش‌های حاکم هر رژیم آن را در راستای منافع طبقه حاکم تشخیص می‌دهد. ممکن است از قوانین بین‌المللی یا «احکام دادگاه» برای ارائه برخی از بهانه‌ها برای سیاست استفاده شود، اما نه قانون اساسی و نه هیچ اصل حاکمیت یا قانونی در چارچوب سیاست آمریکا معنایی ندارد.

سه: دموکراسی اهمیتی ندارد

برخی از مدافعان مداخله و نزولاً همچنان ادعا می‌کنند که اقدام ایالات متحده موجه است زیرا مادورو «به طور قانونی انتخاب نشده است». فرض نسبتاً خیالی در اینجا این است که ایالات متحده در کار گسترش دموکراسی است. در این طرز تفکر، ربودن مادورو به این معنی است که یک سیاستمدار «به طور قانونی انتخاب شده» - ظاهراً ماریا کورینا ماچادو یا ادموندو گونزالس - با تحسین اکثریت رئیس‌جمهور خواهد شد. اول، مهم است به یاد داشته باشیم که سیاست ایالات متحده هرگز «دموکراتیزه کردن» رژیم‌های خارجی را در اولویت قرار نداده است. آنچه واقعاً مهم است این است که رژیم‌های خارجی به عنوان دولت‌های دست‌نشانده و مطیع سیاست ایالات متحده عمل می‌کنند. اینکه این رژیم‌ها دموکراتیک باشند یا نباشند، اهمیتی ندارد. برای مثال‌هایی از این دست، کافی است به این واقعیت نگاه کنیم که ایالات متحده متحد نزدیک پادشاهی عربستان سعودی است، یک دیکتاتوری خون‌آلود که در آن زنان عملاً هیچ حق قانونی ندارند و مسیحیت غیرقانونی است. به طور مشابه، رژیم ایالات متحده اکنون خود را با شبه‌نظامیان داعش و القاعده متحد کرده است که اکنون بر سوریه حکومت می‌کنند، جایی که اقلیت‌های مذهبی به طور معمول هدف قرار می‌گیرند و کلیساها بمباران می‌شوند.

و سپس ولادیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهور فعلی اوکراین، وجود دارد که دوره ریاست جمهوری‌اش در سال «۲۰۲۴» به پایان رسید و اکنون به عنوان مرد قدرتمند غیرمنتخب اوکراین با تأیید آمریکا حکومت می‌کند. از نظر تاریخی، فهرست دیکتاتورهای مورد حمایت ایالات متحده بسیار طولانی است.

به طور مشابه، از قبل مشخص است که انتخابات آزاد به سختی برای رژیم ایالات متحده درون‌زولاً اولویت دارد. برای مثال، دونالد ترامپ ایده ریاست جمهوری ماچادو «Machado» را رد کرده است، اگرچه ایالات متحده سال‌هاست ادعا می‌کند که حزب مخالف او از حمایت گسترده‌ای در ونزوئلا برخوردار است. به همین ترتیب، واشنگتن ادعا می‌کند که گونزالس در انتخابات ۲۰۲۴ ونزوئلا دو سوم آرا را به دست آورده است. با این

حال، ترامپ حتی به ریاست جمهوری گونزالس اشاره‌ای نکرده است. در عوض، او اعلام کرده است که ریاست جمهوری ماچادو منتفی است زیرا او فاقد «احترام» لازم در کشورش است.

اگر این همه تقاضای عمومی برای ماچادو و حزبش وجود دارد، چرا اجازه نمی‌دهد او قدرت را به دست بگیرد؟ شاید با احساس اینکه محبوبیت حزب مخالف در ونزوئلا مدت‌هاست که توسط ماشین تبلیغاتی ایالات متحده افزایش یافته است، ترامپ اظهار داشته است که دولت ایالات متحده ونزوئلا را به طور نامحدود «اداره» خواهد کرد. به عبارت دیگر، دولت بالفعل ونزوئلا در واشنگتن دی سی است، جایی که نیازی به گفتن نیست که هیچ کس توسط رأی‌دهندگان ونزوئلایی انتخاب نشده است.

علاوه بر این، رژیم دست‌نشانده بالفعل ایالات متحده در ونزوئلا اکنون همان حزب سوسیالیستی است که مادورو رهبری آن را بر عهده داشت. مادورو به سادگی با یک سوسیالیست دیگر، دلسی رودریگز، که روز دوشنبه سوگند یاد کرد، جایگزین شده است. تجربه گذشته نشان می‌دهد که چرا حزب حاکم سوسیالیست احتمالاً در جای خود باقی خواهد ماند: مشکل رژیم آمریکا با رژیم مادورو هرگز سوسیالیسم آن نبود. تنها مشکل، جسارت ضد واشنگتن مادورو بود. اگر بسیاری از مستبدان جمع‌گرا را که در طول تاریخ متحدان نزدیک ایالات متحده بوده‌اند، در نظر بگیریم، این جای تعجب ندارد. رژیم آمریکا دیکتاتورهای سوسیالیست را تا زمانی که دیکتاتورهای سوسیالیست ما باشند، دوست دارد.

اگر رودریگز موافقت کند که از واشنگتن دستور بگیرد، ممکن است به خوبی در قدرت باقی بماند، علیرغم سال‌ها تبلیغات واشنگتن که به ما می‌گوید حزب حاکم فعلی انتخابات را باخته است.

اما، اگر انتخابات جدید برگزار شود و یک رئیس جمهور جدید "به طور قانونی انتخاب شده" قدرت را به دست گیرد، می‌توانیم ۱۰۰٪ مطمئن باشیم که رئیس جمهور جدید تأیید واشنگتن را دریافت کرده است. هیچ رئیس جمهور "دموکراتیک" منتخب در ونزوئلا بدون تأیید رژیم آمریکا اجازه نخواهد داشت که روی کار بیاید. به عبارت دیگر، تصمیم «مردم» تابع تصمیماتی است که در واشنگتن گرفته می‌شود. این همان چیزی است که آمریکا آن را «دموکراسی» می‌نامد. انتخابات تنها زمانی مجاز است که نتیجه‌ای قابل قبول برای سیاستمداران آمریکایی داشته باشد. اگر اکثریت ونزوئلایی‌ها رئیس جمهوری را انتخاب کنند که از نظر نایب‌السلطنه‌های واشنگتن نامناسب تشخیص داده شود، آن نامزد نامشروع، تبعید، زندانی یا ترور خواهد شد.

این یک الگوی جاافتاده در تاریخ آمریکا است و همانطور که جان مرشایمر خاطر نشان می‌کند، «ایالات متحده سابقه‌ای غنی در سرنگونی دموکراسی‌ها در سراسر جهان دارد و ما سابقه‌ای غنی در جانبداری از برخی از بزرگترین دیکتاتورهای جهان داریم. بنابراین این ایده که ما در آنجا از آزادی و دموکراسی محافظت می‌کنیم، با واقعیت همخوانی ندارد»